**بسم الله الرحمن الرحیم**

دیدگاه­های تربیتی آیه الله بنابی

در مورد امور معیشتی طلبه

****

☑ **اينكه تقسيم روزي بدست خداوند است يعني چه؟**

در مورد اين سؤال بايد چنين عرض كنم: در قرآن عظيم الشأن از جمله صفاتي كه در مورد خداوند متعال بكار رفته يكي هم صفت رازقيت است. اين مطلب در آياتي چند و با قالب هاي گوناگون بيان شده است. در يك جا مي فرمايد: « وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ »[1](http://hawzahbonab.com/admin.php?op=content_edit3&pid=39#_ftn1) خداوند بهترين روزي رسان است و يا در جاي ديگر توكل را مطرح مي كند و مي فرمايد: « وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ  »[2](http://hawzahbonab.com/admin.php?op=content_edit3&pid=39#_ftn2). چه بسا از اين آيات چنين به ذهن برسد كه ديگر تلاش و كوشش براي بدست آوردن روزي لازم نيست؛ چون خداوند خودش وعده داده كه هر كس به او توكل كند، او به اموراتش كفايت مي كند! اما بايستي معارف اسلامي را در كنار هم و به وسيله هم تفسير كرد، از پيشوايان معصوم ما چنين نقل شده كه فرموده اند: « أبَى اللَّهُ أنْ يُجْرِيَ الْأشْيَاءَ إِلَّا بِأسْبَابٍ »[3](http://hawzahbonab.com/admin.php?op=content_edit3&pid=39#_ftn3). خداوند امتناع دارد از اين كه امور را از غير راههاي طبيعي شان انجام دهد. با توجه به اين مطلب معناي آيات چنين مي شود كه پروردگار عظم شأنه بهترين روزي رسان است اما از طريق اسباب خودش ؛ مثلاً كسي كه كشاورزي از دستش بر مي آيد و زمين و امكانات كشاورزي هم در اختيار دارد، بايد با بكارگيري اين امكانات به دنبال روزي باشد و اگر در اين راه به چيزي دست آورد ، ناشي از لطف الهي بوده و خدا آن امكانات را در اختيار او گذاشته است و اوست كه مسبب الاسباب است.

در مورد كار و كوشش و رفتن در پي روزي، سفارش­هاي زيادي از سوي ائمه اطهار عليهم السلام به ما نقل شده است. مضمون خيلي از اين روايات چنين است كه آنچه كه در توان داريد و همچنين آن ابزار و اسباب طبيعي كه در اختيار داريد - كه همه از آن خدا عظم شأنه است - آن ها را به كار گيريد در نتيجه آنچه بدست مي آيد روزي خداست. چرا؟ چون ابزار از آن خداست، تدبيري كه بنده به كار برده از خداست، به عنوان نمونه توان اداره امور كشاورزي را خدا به بنده اش داده، آب از آن خدا مي باشد، زمين زمين خداست. و اين فعل و انفعالاتي كه در يك دانه بذر ايجاد مي شود، به قدرت خداست، اين آفتاب عالم تاب از آن پروردگار است و … پس اين كه خدا روزي رسان است ، يك تعارف نيست، خدا واقعاً روزي رسان است. مانند اين است كه بگويند: فلان دكتر انصافاً شفا بخش است. يعني اگر اهل فن به نسخه او نگاه كنند مي فهمند كه اين يك دكتر ماهر و حاذقي است، حالا هم- نعوذ بالله از اين تشبيه - خداوند عظم شأنه انصافاً روزي رسان خوبي است و بهترين روزي رسان است.

البته اين مثال در مورد كشاورز و كشاورزي بود، فلذا در تمامي حرفه ها، صنعت ها از قبيل تجارت و امثال ذلك مساله همين است .

1. جمعه / 11  : «  وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ » .

2. طلاق / 3 :  « وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدْراً » .

3. كافي ، ج 1 ، ص 183 ، ح 7 .

☑ **مراد از اين كلام كه « رزق و روزي طالب علم تضمين شده است»**[**1**](http://hawzahbonab.com/admin.php?op=content_edit3&pid=40#_ftn1) **، چيست؟**

اين فرمايش از احاديث نوراني اهل بيت عليهم السلام است. توضيحش چنين است: وقتي اشخاص ديگر براي امرار معاششان دنبال كار مي روند، يكي دنبال كشاورزي، ديگري تجارت، آن يكي كار اداري و … ، در مقابل طالب علم به همه اينها پشت پا مي زند و اينها را ترك مي كند و مي گويد: من مي خواهم طلبه بشوم، لذا در اين راه تمام عمرش را، جواني اش را، نيرو و نشاطش را، در راه تحصيل علوم ديني، در كلاس، در مطالعه، در تحقيق و… صرف  مي كند . به ويژه كه نيتي الهي دارد، اين كارها را براي رضاي خدا انجام مي دهد، اينجا ديگر نحوه رسيدن روزي او با سايرين فرق مي كند. خداوند خودش روزي او را مي رساند، بدون اينكه آن اسباب طبيعي در كار بوده باشد. البته اين بدان معنا نيست كه اينجا بدون سبب روزي داده مي شود، نه خير اينجا هم اسباب مطرح است منتها اسباب طبيعي در كار نيست؛ مثلاً « عمل به وظيفه » مي تواند يكي از اسباب بوده باشد. يكي از مصاديق بارز آيه شريفه « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً  وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ »[1](http://hawzahbonab.com/admin.php?op=content_edit3&pid=40#_ftn2) طلبه مي باشد؛ چرا كه تمام عمرش را در راه تحصيل علوم ديني و بعداً در راه انذار و تبليغ و ارشاد مردم صرف مي كند . لطف خدا اين است كه چنين فردي را تأمين كند.

البته اين هم هيچ استبعادي ندارد، در عرف و ميان مردم هم چنين امري اتفاق مي افتد؛ مثلاً كسي مي گويد: فلاني، شما مدتي اينجا پيش بنده باشيد، احتياج به كارتان هم ندارم، فقط نمي خواهم تنها بمانم اگر هم يك كار جزئي داشتم، آن را برايم انجام دهي، در عوض من هم اين قدر به تو ماهيانه حقوق مي دهم. اگر بيرون از اينجا براي خودت كار كني چقدر حقوق دريافت مي كني، من هم همان مقدار به تو حقوق مي دهم. اين يك مساله اي است كه عرفيّت دارد. در مورد طلبه هم امر از اين قرار است خداوند گويا به طلبه مي فرمايد از تو حركت از من بركت،  تو به وظيفه ات عمل كن، نگران اموراتت نباش، آنها به عهده من.

1. عن النبي صلي الله عليه و آله  : « ان الله تعالي قد تكفل لطالب العلم برزقه خاصة عما ضمنه لغيره » . منية المريد ، ص 160 .

1. طلاق / 2 و 3 : « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدْراً » **.**

☑ **توكل داشتن در معاش را چگونه مي توان تبيين كرد؟**

من براي طلبه­ها مثال مي­زنم و مي­گويم: فرض كنيد كسي كارمند دولت است و هر روز 8 ساعت براي دولت كار مي­كند. اين كارمند ديگر فكر اين را نمي كند كه اگر من فردا بي پول شدم، چه خواهم كرد؟ اگر وفات كردم و يا از كار افتاده شدم خانواده ام را چه كسي سرپرستي خواهد كرد؟ اصلاً غصه اينها را نمي خورد؛ چون مي داند تا اين دولت دولت است و تا زماني كه پرچم اين دولت ـــ چه اسلامي و چه حتي استبدادي و الحادي ـــ  در حال اهتزاز است، حقوق ماهيانه و حقوق ايام از كارافتادگي و بازنشستگي اش خواهد رسيد؛ حتي مي داند بعد از وفاتش خانواده اش بي سرپرست و بي حامي نخواهند ماند، لذا با خيال آسوده كار مي كند. دولت مي گويد: هر ماه مبلغ كمي از حقوقت را به تو نمي دهيم، در عوض تو و خانواده ات را در برابر حوادث ناگوار بيمه مي كنيم. او هم با جان و دل به اين مطلب راضي است؛ چون اگر كه پولي از دست مي دهد، امّا اين پول، كم است آن قدر هم ارزشمند نيست، اما در مقابل حوادث بيمه شدن ارزش زيادي دارد. خوب اين خدمات يك دولت است به كارمندش، حال بياييد در بحث خودمان كه ما چقدر بايد به خدا اتكال داشته باشيم، خدايي كه خالق من است، من نبودم، اما به من هستي داد، هستي هم هديه ي خداست. خدا هر نعمت و امكاناتي داده است، همه و همه هديه ي بلاعوض است. خوب اينجا انسان حداقل بايد به خدا ــ نعوذ بالله ــ به مقدار اتكال آن كارمند به دولت، توكل داشته باشد! به آن پروردگار قادر منان رحمان حكيم، كه به تمامي مشكلات ما هم علم دارد و هم قدرت حل آنها را دارد، به كسي كه تمامي كارهايش روي حساب است، مقدِر تمام تقديرات است واقعاً چقدر بايد توكل داشت؟

لهذا بايد از طلبه يك سوال ساده كرد كه آيا تو سرباز امام زمان عليه السلام هستي يا نيستي؟

اگر سرباز آقا نيستي، پاشو برو، اينجا چه كار مي كني؟ چرا عمامه گذاشته اي؟ عمامه را عبا را بده و برو، اصلاً عمامه نگذاشته اي، چرا اسم طلبگي را يدك مي كشي؟ از حوزه برو! اما اگر خودت را سرباز امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) مي داني، آيا دلسوزي امام زمان از دلسوزي دولت كم است؟! لطفش كم است؟! يا در پيشگاه خدا آبرويش كم است؟! اگر طلبه، طلبه باشد، نبايد خود را با خيالات واهي سردرگم كند؛ و يا به خود بگويد: اي واي فردا چه خواهد شد؟ به جاي اين خيالات بايد در فكر وظيفه اش باشد، آن رسالتي كه به عهده دارد آن را خوب انجام دهد.

بنده در طول عمرم كه براساس شمسي 63 سال [در سال1381] و بر اساس قمري قريب به 66 سال سن دارم، اگر بگويم از مصاديق اين آيه « وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ »بوده ام، اغراق گويي نكرده ام. با اينكه خودم به قاصر بودن بلكه به مقصر بودنم اعتراف دارم؛ بَيني و بَين الله بنده اي مقصر و نسبتاً كفور هستم، با اين حال در طول اين مدت من حيث لا يحتسب روزي ام تأمين شده است، اما همواره به وظيفه ام و به كار خودم مشغول بوده ام، حالا حسن نيت دارم يا ندارم از اين موضوع قطعاً نگران هستم. يك طلبه هم بايد چنين باشد ، چه در ايام تحصيل و چه در ايام تدريس و تبليغ ؛ در همه حال بايد به وظيفه اش عمل كند.

☑ **آيا قرض كردن مثلاً براي مقطعي خاص خلاف توكل حساب مي شود؟**

نه خير. آن گونه كه از سيره امامان معصوم عليهم السلام و از سيره حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل شده، ايشان براي تأمين معاش قرض مي كردند، اما توأم با حفظ كرامت و مناعت و عزت نفس. پس نه تنها اشكال ندارد، بلكه گاهي هم امر راجح و خوبي است و رسم عقلا هم بر اين بوده و هست.

**يعني مي فرماييد آن كسي كه روزي­اش «من حيث لا يحتسب» تأمين مي­شود، ديگر به سختي ها و مشكلات نمي­افتد؟!**

نه خير، معني اين آيه اين نيست كه آب آن شخص هميشه در كوزه و نانش در سفره بوده باشد، چه بسا روزهاي مديدي با نداري دست و پنجه نرم كند مثلاً چند روز هم گرسنه بماند؛ چون تقديراتي وجود دارد كه در دست خداست، صلاح را او مي داند. مثلاً طبيب به بيمار مي گويد: شما بايد نمك مصرف نكني يا غذاي نشاسته دار نخوري ، غذاي چرب براي تو ضرر دارد و… بيمار هم مي گويد چشم؛  چرا  كه شايد توصيه هاي آقاي دكتر درست از آب در بيايد! حال خداوند حكيم كه كارهايش روي حساب است، صلاح مي بيند مدتي اين بنده را به سختي و نداري بياندازد. همان خداي ارحم الراحمين به خاطر مهرباني اش چنين مي كند تا بنده اش را تربيت كند. البته برخي سختي ها هم نتيجه اعمال خود ماست كه قرآن از آن اين گونه تعبير مي كند « فَبِما كَسَبَتْ أيْدِيكُمْ  »1 كه آنها هم كفاره گناهان ماست.

به هر حال اين كه خدا ضامن روزي شده به اين معني نيست كه ديگر شخص به مشكلات نخواهد افتاد، اصلاً گرسنه نخواهد ماند. مگر حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و حضرت زهرا سلام الله عليها سه روز فقط با آب افطار نكردند؟! بنده خبردارم از كساني كه ـــ خدا شاهد است كه ـــ هفت روز گرسنه ماندند، شايد يك يا دوبار چيزي پيدا كردند و خوردند! حتي نان خالي هم براي خوردن نداشتند!!



☑ **اينجا اين سؤال پيش مي آيد كه ما نسبت به خودمان مي توانيم برخي مشكلات را تحمل كنيم، اما تحمل به مشقت افتادن خانواده و فرزندان  را نداريم، وظيفه چيست؟**

بله اين سؤال بجايي است، كسي مي گويد: من خودم مي توانم صبر كنم، خانواده ام چه گناهي كرده اند كه آنها را به سختي بياندازم؟

راه حلي كه اينجا به نظر مي رسد اين است كه بايستي روح توكل و قناعت را در خانواده تقويت كرد. اين هم با چند راه ممكن است: يكي همين آياتي بود كه بحثش گذشت. طلبه بنشيند و با زبان آنها اين آيات را بخواند و معنا كند. دوم با بيان تاريخ امامان معصوم عليهم السلام ، حالات اصحاب و تاريخ عالمان دين كه اين ها چقدر رياضت ها كشيدند، چه سختي هايي را بر جان خريدند و…

يك وقت بنده براي همسران طلاب عزيز صحبت مي كردم آنجا جريان همسران پيامبر صلي الله عليه و آله سلم را عرض كردم. اين جريان در سوره مباركه احزاب مي باشد. خداوند اين آيات را به شخصي نازل كرده كه محبوب اولش بوده، آن همه مقام در پيش خدا داشته در اين آيات به پيامبرش چنين دستور مي دهد:

« يا أيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ ‌‌لأزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياه الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أمَتِّعْكُنَّ وَ أسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلاً وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَه فَإِنَّ اللَّهَ أعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أجْراً عَظِيماً »2

خداوند مي فرمايد: اي پيامبر به همسرانت بگو كه اگر شما خيلي طالب دنيا هستيد، من نمي توانم خواسته هاي شما را برآورده سازم، معاش شما را آن گونه كه مي خواهيد تأمين كنم، بياييد به هر يك از شما هديه اي بدهم و شما را رها كنم تا برويد و آن گونه كه دلتان مي خواهد زندگي كنيد. اگر مي خواهيد با من بمانيد، زندگي من اين است و بهتر از اين نخواهد شد. اگر چيزي پيدا كرديم، مي خوريم و اگر نبود، گرسنه مي مانيم. زندگي  من اين گونه است. اما اگر آمديد و نظرتان واقعاً خدا و رسول او بود، اگر طالب رضاي خداوند هستيد، آن موقع خدا هم در عوض پاداش بزرگي براي شما آماده كرده است. خداوند سعادت ابدي را برايتان مهيا ساخته است .

طلبه بايد اين آيات را به همسرش، به خانواده اش بگويد. به آنها بگويد كه شما نگاه نكنيد به ديگران كه مثلاً ماشين دارند، يا يك خانه تازه ساخت خريده اند، چند فرش دست بافت قيمتي زير پايشان انداخته اند و… ، اگر در مورد اكثر اينها تحقيق كنيد، معلوم خواهد شد كه شايد تا چند سال پيش خيلي از اينها را نداشت تازه بعد از سي سال زندگي يك خانه خريده است، حال شما از همان اول زندگي انتظار داريد هم ماشين، هم خانه ملكي نوساز و… را داشته باشي!

يكي از مراجع عصر كه نمي خواهم نامش را بگويم، الان هم در داخل و خارج خيلي مقلد دارد و از مراجع بسيار بزرگوار و مجاهد عصر است مي گفت:

در يك خانه مستأجر بودم، روزي موجر و صاحب خانه آمد و گفت كه بايد خانه را تخليه كني، نمي خواهم اينجا بماني. لذا ما هم اثاث كشي كرديم و اثاث خانه را روي يك گاري سوار كرديم! يك گاري كوچكي كه يك حمال هم مي توانست آن را حمل كند. اثاث ما آن قدر بود. تازه اكثر آن هم، وسايل ارزشمند و قيمتي نبود؛ مقدار زيادي زغال داشتيم. آن موقع نفت و گاز و اينها نبود. هر كس زغال داشت، مي گفتند خوش به حالش، امسال زمستان خوبي در انتظار اوست!

مي خواهم بگويم وضع علماي ما چنين بوده، آن هم نه علماي صد يا دويست سال پيش. از كساني مي گويم كه الان هستند و زندگي مي كنند.

پس بايستي حالات رسول خدا صلي الله عليه و آله ، همسران حضرت، تاريخ حبيبه خدا حضرت زهرا سلام الله عليها، تاريخ عالمان دين و… را بازگو كرد.

☑ **پس با مقتضيات زمان چه كنيم؟**

البته مقتضيات زمان هم درست است، بايد آن را ملاحظه نمود، اما به نظر مي رسد اين مساله بسيار به صورت افراطي بيان مي شود. بنده خيلي از ما قبل تاريخ عرض نمي كنم، از 25 سال پيش، از 30 سال پيش مي گويم، با اين كه عصر، عصر اتم به حساب مي آمد اما افرادي را مي شناختم كه در عرض هفته چيزي براي خوردن پيدا نمي كردند، گاهي يكبار چيزي پيدا مي كردند. آن هم نه اينكه يكي دو دفعه به اين مشكلات و نداري مبتلا بودند، بلكه بارها اين طور بود، زندگي شان اين گونه بود.

لذا به نظر مي رسد انسان قبل از ازدواج فكر اينها را بكند و از اول با كساني ازدواج نمايد كه اهل قناعت، نجيب و كاملاً توجيه شده باشند؛ به هر حال علاج واقعه را قبل از وقوع بايد كرد. چه بهتر است كه همسر طلبه، از طالبات و خواهران طلبه باشد. البته منظورم اين نيست كه طلبه برود و با خانواده فقير ازدواج كند، نه،خيلي از فقرا هستند كه بعد از ازدواج توقعشان از شاهزاده ها هم بيشتر مي شود! بلكه شخصي باشد نجيب و اهل قناعت و قبلاً توجيه شده باشد. اگر ديد با اين شرايط همسر مناسب پيدا نمي كند دستورالعمل سوره نور را بكار بندد كه خداوند مي فرمايد: « وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  »3

خداوند مي فرمايد: كساني كه همسر مناسب پيدا نمي كنند يا قدرت براي ازدواج ندارند، عفت به خرج دهند، جهاد كنند تا اينكه خداوند متعال آنها را از فضل خودش، بي نياز كند و همسر مناسب قسمتشان نمايد. جهاد انواع و اقسامي دارد اين هم نوعي جهاد است.

1. شوري / 30 : « وَ ما أصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ » .

2.  احزاب  /  28 و 29 .

3. نور / 33 .

☑ **يك طلبه راجع به مسائل معيشتي چه اموري را بايد رعايت كند؟**

به طور خلاصه بايد طوري عمل نمود كه كرامت انساني خدشه دار نشود؛ چرا كه بنابر آن حديث شريف، خداوند متعال به بنده خود اجازه نمي دهد كه خودش را در مقابل ديگران خوار و ذليل سازد. خداوند متعال در قرآن مي فرمايد: « وَ لِلَّهِ الْعِزَّه وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ » (منافقون /  8)

با توجه به اين مطالب فهميده مي شود كه انسان بايد امورات معاش را طوري تنظيم نمايد كه كرامتش حفظ شود؛ بايد يك مقدار قناعت را در زندگي حاكم كرد، اگر اموراتش نگذرد، با قرض هاي آبرومند، و اگر ديگر هيچ راهي باقي مانده، با اشتغال به كارهايي كه با شئون طلبگي سازگار است. واقعاً اگر كسي تمامي درها به رويش بسته شده ، برود پاره وقت مشغول كاري شود و ما بقي را به درس و تحصيل بپردازد. اما به نظر من اين هم از عجول بودن طلبه و از شتابزدگي اوست. اگر اين طلبه صبر كند، خداوند حتماً درهاي فرج را به روي او خواهد گشود؛ اگر براي يك كشاورز، آب، خاك و هزاران عامل ديگر را مايه رزق او قرار داده، براي طالب هم، براي كسي كه با خلوص نيت در راه خدا درس مي خواند و براي كارهاي ديگر هم وقت ندارد، آيا خدا روزي او را نخواهد رساند. به هر حال بنده نمي گويم طلبه وارد كار نشود فلذا اگر ديد زندگي او وارد مرحله بحراني شده، آن موقع به كارهايي مثل تحقيقات ، پژوهش وكارهايي از اين قبيل دست بزند.

☑ **قناعت را چگونه تعريف مي كنيد ؟**

تعريف قناعت نسبت به زمان و مكان فرق مي كند. قناعت با منطقه ها، و با صنف ها فرق مي كند. قناعت براي طلبه در اين زمان يعني طلبه به اوليات اكتفا كند به وسايل ضروري منزل بسنده كند. حالا اگر تلويزيون رنگي هم نداشت، خيلي به جايي بر نمي خورد ، به آن تلويزيون سياه و سفيد قناعت كند. اگر تلويزيون سياه و سفيد را هم ندارد، باز مساله اي نيست، خيلي ها ندارند خوب نداشته باشند. شايد كسي ضبط صوت نداشته باشد، فرش نداشته باشد و… طوري نيست. البته منظورم اين نيست كه اينها تجمل هستند. سخن من راجع به تجمل بودن يا نبودن اينها نيست.

ظاهراً از مرحوم آقاي سيد احمد خميني رضوان الله عليه و علي ابيه نقل شده كه مي گفته:

در منزل مقام معظم رهبري حضرت آيت الله خامنه اي بودم. روي فرشي نشسته بوديم كه خيلي كهنه و فرسوده شده بود و اگر روي موكت مي نشستم بهتر از آن فرش بود. وقتي جريان را به آقا عرض كردم، آقا فرمود: اين فرش جهيزيه همسرم هست كه از 40 سال پيش مانده است!

اينها براي ما الگو هستند. خوب حالا كسي از حلال درآمدي داشت، قالي نو هم بخرد، وسايل و امكانات ديگر را هم تهيه كند، اما ديگر لازم نيست با هزار قرض و قسط يك ماشين سواري براي خودش جور كند، يا با هواپيما مسافرت كند، يا لازم نيست با قطار درجه يك به سفر برود. من از برخي شنيدم و خيلي هم تعجب كردم مي گفت من مي خواهم ماشين بخرم؛ چرا كه وقتي مي خواهم خانواده ام را در قم به حرم ببرم ، خيابانها خيلي شلوغ است . واقعاً اين چه حرفي است! اين همه مردم و علما مگر همه شان خانواده شان را با ماشين شخصي به حرم مي برند؟! مگر اتوبوس و تاكسي وجود ندارد؟! اين سيره كدام عالم، كدام مومن است!؟ مگر اينكه از جايي داشته باشد، مثلاً از ارث پدري يا جاي ديگر . اين را نمي گويم ، منفي بافي هم نمي كنم. با هزار بدبختي براي خودش و خانواده اش يك ژيان يا ماشين قديمي ديگري مي خرد! اگر پول داري، اهلاً و سهلاً ما هم استفاده مي كنيم! خودت، خانواده ات را از آن بهره مند كن، اما اگر نداري، چه ضرورتي دارد.

ما خوب اهل قناعت نيستيم. شايد در يك مسافرت به اندازه پنج، شش مسافرت معمولي پول خرج مي كنيم، بعد مي گوييم خدا به ما روزي نمي دهد. بله خدا اين وعده را به كسي نداده. خدا به برخي يك خانه ملكي را روزي او قرار داده ، براي برخي خانه اجاره اي، براي برخي مسافرت با اتوبوس را. خوب اگر پيرمرد هستي با هواپيما برو. متاسفانه خيلي از ما راه را گم كرده ايم، واقعاً راه را گم كرده ايم!!

☑ **شنيده ايم مرحوم مادرتان خيلي اهل قناعت بوده، در اين زمينه اگر مطلبي در ذهن داريد، بفرماييد.**

خداوند اموات شما را غريق رحمت كند، آري آن بزرگوار خيلي اهل قناعت بود، با اين كه مرحوم ابوي از نظر اقتصادي پشتوانه مالي داشت پول هاي زيادي به دستش مي رسيد و از طرف مراجع بزرگ آن زمان نمايندگي داشت، اما مادرم طوري امور خانه را اداره مي كرد كه پدرم خيلي پول خرج نكند، به فشار نيافتد، در مقابل خدا مسئوليتش كم باشد. مي خواست خودش و خانواده اش غذاي شبهه ناك نخورند. گاهي غذايي مي داد كه مجازاً به آن آبگوشت گفته مي شد. گاهي كه چايي مي آورد، يك چاي بسيار كم رنگ مي داد. گاهي با يك گوشت كه به طور طبيعي يك وعده غذا با آن درست مي كردند، دو يا سه نوبت براي ما غذا درست مي كرد. يا وقتي برنج مي پخت، در خورشت آن از گوشت استفاده نمي كرد. البته ما هم الان در خانه اگر ميهمان نداشته باشيم در طول سال شايد دو يا سه دفعه هم برنج را با خورشت گوشت دار استفاده نمي كنيم. نوعاً سبزي و لوبيايِ بدون گوشت، خورشت خانه ماست. به هر حال آن بزرگوار هم خودش اهل قناعت بود و هم فرزندانش را قانع به بار مي آورد.

از نظر پوشاك هم خيلي قناعت مي كرد؛ به پدرم تحميل نمي كرد كه از بازار براي ما لباس بخرد، بلكه نوعا لباسهاي پدرمان را كوچك تر مي كرد و ما آن را مي پوشيديم .

البته زمانه هم قحطي نبود و اگر چه مسلماً از نظر رفاه و مسائل مادي مثل الان نبود اما خيلي ها كه پشتوانه مالي هم نداشتند وضعشان از ما بهتر بود، اما چون مرحوم پدرم و همچنين مرحوم مادرم بسيار اهل قناعت بودند و در مورد سهم امام و بيت المال حساسيت زيادي نشان مي دادند قهراً نحوه معيشت و زندگي مان آن طور بود.

در اين جا ماجرايي در مورد مرحوم آيت الله شيخ عباس علي شاهرودي ـ كه در قبرستان شيخان قم مدفون است ـ به ذهنم رسيد كه عرض مي كنم . ظاهرا يكي از بزرگان وارد خانه ايشان شده و چون فصل زمستان بوده مي بيند كه بساط كرسي در خانه مرحوم شيخ عباس دائر است ، ولي وقتي آن ميهمان پايش را به درون كرسي دراز مي كند متوجه مي شود كه آتشي زير كرسي نيست و هواي آن مثل بيرون سرد است . از شيخ مي پرسد : « شما اين همه زغال داريد پس چرا در كرسي سرد نشسته ايد ؟ » آن موقع برخي از مراجع به طلبه ها زغال مي دادند و اين امر مرسوم بود و گويا در خانه شيخ نيز مقدار معتنابهي زغال وجود داشته  با اين حال وي در كرسي بي آتش نشسته بوده ! به هر حال در جواب آن بزرگ فرموده بود : « آن مقدار كه حق من بوده مصرف كرده ام و بقيه مال طلبه هاست و مال من نيست » .

منظورم اين است كه اگر بزرگان به جايي رسيده اند با اين مراقبت ها و مواظبت ها به مقامات والاي معنوي دست يافته اند .

☑ **آيا زهد طلبگي با توجه داشتن به امر معاش سازگار است؟**

كاملاً سازگار است. همان گونه كه در كارهاي معمولي مثل كشاورزي، تجارت، كارگري، ثروتمند شدن با زاهد بودن هيچ منافاتي ندارد، در طلبگي هم توجه كردن به امور معاش مانع از زاهد بودن نيست. ظاهراً در روايات معصومين عليهم السلام وارد شده، يا اينكه از فرموده هاي بزرگان و حكما بوده باشد كه زهد اين نيست كه تو مالك چيزي و ثروتي نباشي، بلكه زهد آن است كه پول و ثروت مالك تو نباشند . مگر از سيره امامان معصوم ما اين نبود كه املاك و باغات داشتند و در آنها كار مي كردند، به ويژه در مورد حضرت اميرالمومنين عليه السلام نقل شده كه مرغوب ترين خرماهاي مدينه از نخلستان اميرالمومنين عليه السلام برداشت مي شد،  با اين حال حضرت زاهدترين مردم بود؛ چرا كه به آن ها دلبستگي نداشت، آنها را ابزار خدمت به مردم، ابزار ارتقاي كلمه حق مي دانست. طلبه هم اگر به مال و منال  و خانه خود وابستگي نداشته باشد، زاهد است.

☑ **توصيه كردن طلاب به قناعت و زهد تا چه اندازه مي تواند سازنده باشد؟**

به نظر مي رسد وقتي سازنده است كه خود توصيه كننده نظر اسلام را در اين مورد خوب متوجه شده باشد؛ چرا كه در غير اين صورت با ابراز نظرات افراطي يا تفريطي طلبه را به گمراهي مي كشاند.

☑ **راهكارهاي پرورش روحيه پارسا منشي و مناعت طبع و قناعت پيشگي در طلاب چيست ؟**

يكي از بهترين و موثرترين راهكارها ارائه الگوهاي سازنده از انبياء و امامان معصوم عليهم السلام، به ويژه از بزرگان دين و عالمان است؛ چرا كه شايد كسي بگويد: حساب معصومين جداست و ما نمي توانيم به مقام آنها برسيم. به هر حال الگو دهي از عالمان پارسامنش شيعه و بيان داستان زندگي آنها مي تواند در اين زمينه نقش ايفا كند. از همين روي من به بيان چند داستان در مورد عالمان از باب نمونه مي پردازم:

**1. مرحوم مقدس اردبيلي**

نقل شده كه وقتي مرحوم مقدس اردبيلي در يك حجره به طلبگي مشغول بوده، طلبه اي مي آيد و از او خواهش مي كند كه با وي هم حجره شود، ولي او قبول نمي كند، بالاخره خيلي اصرار و پافشاري مي كند و مرحوم ملا احمد اردبيلي هم با يك شرط مي پذيرد و به او مي گويد:

اگر مي خواهي با من هم حجره شوي، يك شرط دارد و آن اينكه اسرار حجره را در بيرون حجره فاش نكني مثلاً نگويي ما غذا چه خورديم يا نخورديم، عبادتمان چگونه بود و…

اين بنده خدا هم قبول كرد و روزها بدين منوال گذشت، تا اينكه روزي رسيد كه اينها نان خالي هم پيدا نكردند، در آن زمان بود كه يكي از تجار اردبيل آمده بود به نجف اشرف و ضمناً مي خواست از ملا احمد هم تفقدي كرده باشد. آمد و حجره ملا احمد را پيدا كرد اتفاقاً ملا احمد در حجره نبود و آن طلبه در حجره تنها بود. سراغ ملا احمد را از او گرفت و با هم حرف هايي زدند كه آن تاجر به وضع اسفناك اينها پي برد؛ لذا يك پول معتنابهي روي كتاب آنها گذاشت و رفت. اين طلبه خيلي احساس خوشحالي كرد و براي ناهار و شامشان چيزهايي خريد، مدتي بعد شيخ احمد اردبيلي رضوان الله عليه آمد همين كه پول ها را ديد، پرسيد اين ها از كجا آمده؟ هم حجره اش جريان را گفت كه من نمي خواستم او از نداري ما مطلع شود، ولي خيلي اصرار و پافشاري كرد و بالاخره فهميد كه ما در بساط چيزي نداريم. شيخ احمد با شنيدن اين حرف ها ناراحت شد و گفت: شما نبايد خلف وعده مي كردي و نبايد اسرار ما را فاش مي كردي. بالاخره آن شب هر دوي آنها از آن غذاها خوردند و طبيعي هم بود كه انسان گرسنه كمي بيشتر از حد معمول مي خورد. اتفاقاً آن شب مقدس اردبيلي به غسل احتياج پيدا كرد، البته اين هم خلاف تقوي نيست چرا كه احتلام يك امر طبيعي است و جوانهاي عزيز نبايد از اين مساله ناراحت و مكدر شوند. از خواب بلند شد و ديد اگر دير بجنبد نماز شبش قضاء خواهد شد، لذا خود را به بيرون زد تا حمامي پيدا كند. خوب آن وقت ها مدارس مثل حالا نبودند كه تجهيزات و سرويس بهداشتي داشته باشند. رفت به حمامي در محله نجف الاشرف ، اما حمام بسته بود، در را زد، حمامي از خواب بلند شد و آمد پشت در و گفت: كيستي، چه مي خواهي؟ مقدس جواب داد: باز كن مي خواهم غسل كنم. حمامي گفت: هنوز دو سه ساعت به وقت باز كردن مانده برو بعداً بيا. خيلي اصرار كرد ولي حمامي قبول نمي كرد. مقدس گفت: دو سه برابر ديگران پول مي دهم، باز حمامي زير بار نرفت آخر سر حاضر شد هر چي آن تاجر به اينها داده بود كه قهراً نصفش مال مقدس بود همه آنها را در مقابل غسل بدهد و آن موقع بود كه حمامي راضي شد. بالاخره غسل كرد و نگذاشت نماز شبش قضاء شود و شايد همه كرامات مقدس به بركت آن عملش بوده و آن شب عنايات فراواني نصيبش شده. انسان نه به خاطر قضا شدن نماز صبح كه به خاطر قضا شدن نماز شب از هست و نيستش بگذرد. چه بسا همه آن عنايات را در همان شب به او دادند.

**2. مرحوم نراقي**

**از جمله الگوها مي توان به نحوه زندگي عالم رباني مرحوم نراقي اشاره كرد. يكي از داستان هايش را به صورت خلاصه عرض مي كنم. آن گونه كه تعريف مي كنند هنگامي كه مرحوم نراقي به طلبگي مشغول بوده ، با يك مغازه دار معامله داشته و در واقع از او خريد مي كرده است. آن مغازه دار يك موقع متوجه مي شود كه لباس هاي مرحوم نراقي خيلي مندرس و كهنه شده است، لذا مي گويد:**

**من براي شما لباس نويي تهيه مي كنم تا آن را بپوشيد.**

**مرحوم نراقي هم قبول مي كند، اما بعد از مدتي لباس را برگردانده و اظهار مي كند كه من نمي توانم اين لباس را بپوشم؛ چون هر وقت يادم مي افتد كه شما اين را داده ايد، احساس ذلت مي كنم. لباس كهنه ام خيلي گواراتر از اين لباس است!**

**3. مرحوم حاجي سبزواري**

**ملا هادي سبزواري رحمه الله عليه معروف به حاجي از جمله كساني است كه به مقامات علمي ، عملي و معرفتي نائل آمده بود. خوشبختانه چند سال پيش كنگره اي براي بزرگداشت مقام و منزلت ايشان برپا گرديد و شايد اين قضيه كه مي خواهم بگويم در آثار منتشره آن كنگره نيز بوده باشد. آن گونه كه در ذهن دارم وقتي ايشان در يكي از مدارس علميه اصفهان به طلبگي مشغول بوده است، در كنار تحصيل به عنوان خادم و جاروكش نيز در مدرسه فعاليت مي كرده. در تمام عمر خود در كمال عزت نفس و زهد و قناعت زندگي نموده و با اين حال به آن مقامات علمي خصوصاً در علوم عقلي نائل آمده است.**

**4. آيت الله سيد محمد بادكوبه اي**

**از ديگر مصاديق زهد ، تقوا، روحيه پارسايي و مناعت طبع مي توانم به عالم مجاهد مرحوم آيت الله سيد محمد بادكوبه اي كه از علماي طراز اول تبريز بود، اشاره كنم. ايشان در خيابان دارايي در مسجد كفاشان نماز اقامه مي فرمود. ماه مبارك رمضان و عصرهاي جمعه هم منبر موعظه اش برقرار بود. سخنراني هايش هم جنبه اخلاقي معنوي داشت و هم جنبه سياسي. ايشان هم ظاهراً وقتي در نجف الاشرف طلبه بوده، در آن مدرسه كه حجره داشته، هم درس مي خوانده و هم خادم مدرسه بوده. براي اين كه معاشش تأمين بشود در مدرسه جاروكشي مي كرده است. اگر در حال حياتش اين مطلب را به كسي مي گفتي، باور نمي كرد. با اين حال از علماي برجسته و مجاهد و مورد اعتقاد مردم بود. با مرحوم ابوي هم ـــ خدا به هر دوي آنها رحمت كند ـــ ارتباط تنگاتنگ داشت و دوستي صميمانه اي بينشان برقرار بود؛ چون از نظر اعتقاد و عمل با هم، هم خون بودند. من هم ايشان را ديده بودم و خيلي به خدمتشان رسيده بودم.**

**5. مرحوم پدرم**

از مصاديق ديگر مي توانم به چند جريان از جريانات مرحوم پدرم [آيت الله شيخ يوسف باقري بنابيٍ ] اشاره كنم. ايشان تا شرح لمعه را در حوزه علميه بناب خوانده بود، بعد از آن هم براي ادامه تحصيل به حوزه علميه تبريز رفته بود. آن زمان يعني حدود صد سال پيش حوزه تبريز رونق خوبي داشت. در تبريز هم مدتي ماند، بعد جهت تكميل تحصيلاتش به نجف مشرف شد. اين جريان را خودش تعريف مي كرد:

**جريان اول**

در تبريز حجره داشتم و در آنجا تنها مي ماندم.

گويا در مدرسه اطاق هايي به عرض راه رو بود كه روي پله ها قرار داشت و تنها يك نفر مي توانست آنجا بماند. شايد مي خواست كسي از راز زندگي او خبردار نشود، لذا آنجا را انتخاب كرده بود. شايد هم ، حجره نبود لذا از باب ناچاري در آنجا زندگي مي كرد. به هر حال مي گفت:

وقتي مي خواستم به نجف بروم به بناب آمدم و بعد از زيارت مادرم راهي نجف شدم. اما قبل از رفتنم در تبريز با يك مشكل مواجه شده بودم. يك رخت خواب داشتم، رخت خواب هم كه مي گويم كلمه اي براي آن پيدا نمي كنم  والاّ چيزي از آن باقي نمانده بود. خيلي كهنه و مندرس شده بود ـ البته اين حرف ها را در مقام وعظ و نصيحت مي گفت و هرگز قصد خودستايي و قصه سرايي نداشت ـ مي فرمود مانده بودم اين لحاف را با خود ببرم، يا بگذارم در اين حجره بماند. نمي دانستم چه كار كنم؟ ديدم اگر ببرم، براي چه ببرم؟ چيز بدرد بخوري نيست تا ببرم. اگر هم بماند، بعداً ديگران مي آيند و آن را مي بينند و ‌سر‌ّم فاش مي شود. چون لحافي نبود كه كسي آن را ببيند. فقط خودم مي توانستم آن را به رو بكشم و بخوابم. خيلي مندرس و كهنه بود. خلاصه مانده بودم كه آن را چه كنم؟ فردايش هم مي خواستم راهي نجف شوم. منتظر شدم، چون شب از راه رسيد و چشم ها به خواب رفت، لحاف را برداشته و به حياط مدرسه طالبيه بردم و در يك گوشه اي كه به صورت خاكروبه بود ، زمين را كندم و لحاف را آنجا دفن كردم. خاطر جمع شدم كه كسي از راز فقر من خبردار نشد، لذا صبح با خاطر آسوده و خيال راحت به عازم نجف شدم.

**جريان دوم**

اين داستان را از يكي از عموزاده ها كه تازه مرحوم شده ، نقل مي كنم. ايشان چنين تعريف مي كرد: وقتي مرحوم حاج شيخ يوسف مي خواست به نجف اشرف مشرف شود، پياده به نجف رفت. آن موقع چنين مسافرت هايي را با مركب انجام مي دادند اما چون ايشان قدرت مالي آن چنان نداشت، لذا پياده رفت ، فقط يك نفر به عنوان هادي و راهنما لازم بود كه راه را به او نشان دهد. توسط آن هادي از راه نقده و سلدوزِ كردستان به عراق رفت. ايشان دمادم صبح به راه افتاد. برخي از نزديكان گفتند كه الان زود است لذا خواهش كردند كه بعد از طلوع آفتاب به راه بيافتد. آنها مي گفتند: چرا در تاريكي مي روي؟ بگذار هوا روشن شود بعد برو. بالاخره بعد از اصرار زياد به آنها گفته بود:

نمي خواهم هنگام رفتن، كسي مرا ببيند و به عنوان مساعده يك چيزي به من بدهد.

مرحوم پدرم خيلي بي چيز و ندار بود و در دنيا يك مادر فقير داشت به نام سكينه خاتون، مادري بي چيز ولي شب زنده دار و متهجده. به هر حال مي گفت: نمي خواهم كسي مرا هنگام رفتن ببيند و به فقر و نداري ام رحمي كند و كمكي نمايد!

**جريان سوم**

اين جريان هم شنيدني است. مي گفت: وقتي در نجف مشغول تحصيل بودم، يك روز شنيدم كه از تجار بناب آقاي حاج علي بزاز كه مرد نامي بناب بود، به نجف آمده است. البته اين را بايد متذكر شوم كه آن موقع مسائل شهريه مثل حالا نبود. به طلبه ها رسيدگي مادي مثل الان نمي شد، مي توان گفت كه آنها صد در صد زندگي مبهمي داشتند. به جز توكل به خدا چيزي نداشتند. بهر حال وقتي برخي از تجار براي زيارت به نجف مشرف مي شدند، قهراً به طلبه هاي همشهري خود سر مي زدند و بعنوان هديه يك چيزي به آنها مي دادند. مرحوم پدرم مي گفت: آقاي حاج علي بزاز  مرا در حرم ديد و از من وقت گرفت كه مثلاً فلان ساعت به حجره بيايد. اتفاقاً آن روزها من يك مقداري قند تهيه كرده بودم و آن را روي طاقچه گذاشته بودم، طوري كه عمدي در كار نبود اما اگر كسي وارد حجره مي شد، طبعاً آن را مي ديد. با خود گفتم اگر حاج علي اين كله قند را ببيند ، با خود مي گويد ماشاءالله وضع اين ها خوب است و لذا مساعده اي نمي كند. به هر حال تصميم گرفتم كه آن را پشت كتاب ها مخفي نمايم. نمي دانم اين كار را كردم يا نه. اما يك دفعه به ذهنم خطور كرد كه مگر حاج علي بزاز خداي توست؟ مگر او روزي رسان توست؟! همين كه اين مطالب به ذهنم خطور كرد از تصميم خود پشيمان شدم و به جاي مخفي كردن قند، آن را در جايي قرار دادم كه زياد به چشم بخورد تا با اين كار نشان دهم كه الحمدلله وضعم خوب است و به كمك و مساعده كسي نياز ندارم.

اين هم ماجرايي بود از زندگاني مرحوم پدرم. با اينكه بي چيز و فقير بود اما طوري وانمود مي كرد كه گويا غني و بي نياز است.

**خلاصه اينكه علما با وجود سختي هاي فراوان به مقامات والاي علمي و معنوي دست يافته اند ؛ آن مرحوم نراقي كه كتاب هايش هنوز هم مورد استفاده علماست و از كتاب هايش نور مي درخشد. و آن مقدس اردبيلي كه با آن قناعت و مناعت و پارسايي به جايي رسيده بود كه جواب سؤالاتش را از قبر پاك حضرت اميرالمومنين عليه السلام دريافت مي كرد و گاهي هم از وجود مبارك حضرت امام زمان عليه السلام مستقيماً جوابش را مي شنيد. يا آن ديگري مرحوم حاجي سبزواري در اثر پارسايي به جايي رسيد كه الان هم نام حاجي بر زبان علماي معقول جاري است. نه تنها زهد و قناعتش موجب كم عمري او نشد بلكه برعكس الان هم حاجي زنده است. و يا نمونه بعدي مرحوم بادكوبه اي كه عمر بسيار با بركتي داشت؛ هم تدريس مي كرد و هم براي مردم منبر مي رفت و مردم تبريز را ارشاد و هدايت مي نمود. و يا بالاخره مرحوم پدرم كه قريب به 90 سال عمر كرد. در جواني هم نمرد،  گرسنگي ها، كمبودها او را از كار نيانداخت، با كمال مناعت و قناعت عمر با بركتي داشت و واقعش اين است كه مرحوم حاج شيخ [يوسف بنابي ره] الان هم زنده است، به هر حال اين مدرسه به بركت انفاس مستقيم يا غيرمستقيم او بوده است.**

**اين طور نيست كه اگر انسان به مناعت نفس توجه نداشته باشد، چند صباحي با چاپلوسي و كارهاي ديگر به نان و نوايي برسد، ارزشي داشته باشد . بلكه با اين كارها آبروي دنيا و آخرتش را به باد فنا مي دهد.**

**اينها نمونه هايي بود از زندگي برخي از علما، اما من خودم را بي مقدارتر از آن مي دانم كه از زندگي خود به عنوان الگو و سرمشق براي طلاب عزيز بگويم.**

☑ **سيره عملي امامان و پيشوايان ديني و علما در تأمين معاش چگونه بوده است؟**

بنده بدون تعارف مي گويم كه اهل تحقيق نيستم ، اما آن مقدار كه در خور حقير است چنين برداشت كرده ام كه سيره عملي امامان معصوم عليه السلام نسبت به تأمين معاش، در وهله اول از اموال شخصي خودشان بوده و برخي هم تحت ملكيت حضرت زهرا سلام الله عليها بود. آن گونه كه در بحارآمده است ، ظاهراً حضرت هفت قطعه املاك داشته اند كه اينها غير از فدك بوده اند. خود حضرت علي عليه السلام از املاك شخصي خود سالانه درآمد فراواني بدست مي آورد كه شنيده ايد آنها را بين فقرا و محرومين تقسيم مي كرد. البته طبيعي است كه امرار معاشش هم از آنجا بوده باشد.

در وهله دوم شايد بتوان خمس را به عنوان راه دوم تأمين معاش امامان معصوم عليهم السلام و به تبع ايشان راهي براي تأمين معاش علما دانست. خداوند متعال بخشي از اموال مردم را به ائمه اطهار و چهارده معصوم عليهم السلام اعطا كرده است. پيشوايان معصوم ما به مقدار نيازشان از خمس بهره مند مي شدند و در مواقعي هم شيعيان را از آن بهره مند مي كردند. عالمان ديني هم آن مقدار كه مشغول درس و بحث و تحقيق بوده اند، خود را براي استفاده از بيت المال (خمس) مجاز مي دانسته اند.

مرحله سوم اينكه در برهه اي از زمان امامان معصوم عليهم السلام به كارهايي از قبيل تجارت و كشاورزي و امثال اينها اشتغال داشته اند. البته اين هم از بدبختي روزگار بوده؛ جايي كه بايستي اين ذوات مقدسه به عنوان مشعل هدايت مردم باشند و در جامعه حكومت كنند، براي امرار معاش مجبور بودند كشاورزي نمايند.. البته نه اينكه شغلشان تجارت يا زراعت بوده است، بلكه به امور مردم رسيدگي مي كردند و مشكلات آنها را حل مي نمودند، امِا قهراً براي تأمين معاش هم مدتي را براي اين گونه امور سپري مي كردند.

☑ **آيا دنبال توسعه رزق و روزي دنيوي بودن براي يك طلبه امري شايسته است؟**

در حدي كه خود و خانواده اش تأمين شود و با كرامت انساني و شأن طلبگي هم منافاتي نداشته باشد، اشكالي در آن نيست، اما اگر امر دائر است بين ذلت نفس و توسعه دنيوي، قطعاً خداوند متعال چنين اجازه اي نداده است.

☑**پس اين سخن كه در وسعت دادن به رزق و روزي خانواده­تان كوشش كنيد و بر آنان سخت­گيري ننماييد يعني چه؟**

بله، اين در جايي است كه كسي امكانات دارد، ولي خانواده اش را در تنگنا و فشار قرار مي دهد. ثروت و مكنت به قدر كافي و لازم دارد، اما در دخل و خرجش تنگ نظري مي كند. در اين موارد دستور رسيده كه به بچه هاتان رسيدگي كنيد و غذاي آنها را رنگين تر كنيد، بگذاريد آنها هم خوشحال شوند ، اگرخداوند به شما يك وسعت داد، شما هم در مخارجتان توسعه بدهيد.

از توسعه سخن گفتيم، مطلبي به ذهنم رسيد كه بي ربط به اينجا نيست و آن اينكه توسعه كمي و كيفي در امور جمعي مثلاً كسي مي خواهد مدرسه اي بسازد، مسجدي بنا كند، كتابخانه اي تأسيس كند و امثال ذلك ، در اين موارد دنبال توسعه كمي و كيفي بودن عين جهاد است ؛ چرا كه براي پيشبرد اهداف الهي است. حال كه مدرسه اي ساخته مي شود ، چه بهتر است باشكوه و عظمت و امكانات خوب بوده باشد و اين تفكر كه اينها اسراف است، تفكر درستي نيست. لذا مثلا نيازمند اين است كه مثلاً كارخانه اي هم براي پشتوانه مالي آنجا تأسيس شود ، هيچ عيبي ندارد .

☑ **نظر حضرت عالي در مورد كار كردن طلبه ها براي امرار معاش چيست ؟**

چه عيبي دارد، طلبه اي كه مي خواهد پاره وقت درس بخواند،‌ هم كار كند و هم درس بخواند ، هم معاشش را تامين  مي كند و هم از راه علم آموزي در راه تامين معاد باشد . ولي بايد دانست همان طوري كه حكما گفته اند ويژگي علم اين است كه اگر طالب علم تمام همت خود را صرف آن نكند ، ذره اي از آن نصيبش نخواهد شد . به ويژه در اين زمان كه شبهه افكني دشمنان در جامعه به مراتب بيش از گذشته هاست. اين همه تقاضا از يك سو و كمبود علماي اسلام شناس از سوي ديگر حاكي از وظيفه ي سنگين طلبه ها ست. با اين وضع مشكل است كسي پاره وقت درس بخواند و بتواند نياز علمي و معنوي جامعه را بر طرف كند .

☑ **چه زماني را براي پرداختن به شغل دوم براي يك طلبه پيشنهاد مي كنيد؟**

ظاهراً مورد سؤال جايي است كه طلبه مي خواهد بعد از مدتي تحصيل در يك جايي مشغول به خدمت شود؛ مسئول جايي بوده باشد، يا براي قضاوت برود و امثال اينها. توصيه اكيد بنده اين است كه با توجه به تجربه هايي كه بدست آورده ام مادامي كه طلبه از لحاظ علمي و نفساني به حد مطلوبي نرسيده، به شغل دوم نپردازد. يعني از نظر صفات دروني ، مسائل نفساني و آداب اگر واقعاً خودساخته نيست ، وارد صحنه هاي اجرايي نشود.

در اين ميان دو ضرورت براي رفتن طلبه به طرف شغل دوم ديده مي شود؛  يكي ضرورتي است كه از ناحيه جامعه و مكتب متوجه طلبه است، ديگري ضرورتي است كه شايد خود طلبه براي امرار معاش و گذران زندگي نياز به چنين كاري دارد. در هر دو مورد طلبه بايد چند مطلب را در نظر بگيرد:

بداند با پرداختن به شغل دوم ايمانش كم رنگ نخواهد شد، مثلاً اگر رشوه چند ميليوني هم به او پيشنهاد كردند ، او ايمانش را نخواهد فروخت و فريب اينها را نخواهد خورد.

ديگر اينكه اخلاقش از اخلاق حجره اي كه با تواضع و معنويت خاصي همراه بود، به اخلاق جبارمنشي تبديل نخواهد شد. ممكن است حالا كه رفته به شغل دوم با چند كلمه مثل حاج آقا، جناب آقاي قاضي، جناب نماينده محترم، امام جمعه محترم و امثال اينها فريب بخورد و خيال كند براي خودش كسي شده است. اگر قرار است با رفتن به اين طرف، خودش را گم كند، همان بهتر كه نرود. عيبي ندارد آن سنگر خالي بماند، ولي نرود؛ چون با اين انگيزه مي رود كه خدمتي كرده باشد، حال كه ايمانش از بين خواهد رفت، چه كسي گفته كه براي خدمت به ديگران از ايمانت بگذر! نه عقل و نه خدا چنين اجازه اي به انسان نمي دهند.

اگر حكومت به روحاني نياز دارد، به روحاني خود ساخته نياز دارد. حكومت مي خواهد براي اهداف والاي انساني از روحانيت بهره ببرد، جايي كه طلبه انسانيت خود را از دست خواهد داد پس حكومت هم به مقصودش نخواهد رسيد.

البته هر پست و مقام نسبت به خود، يك خودسازي علمي و عملي ويژه اي مي طلبد. خودسازيي كه در يك رئيس جمهور لازم است به مراتب بيشتر از خودسازي يك مسئول عقيدتي سياسي است . خود رئيس جمهور بايد از مقامش بزرگتر باشد تا بتواند از عهده آن كار برآيد. اما در حد نسبي براي تمامي شغلها حتي آخوند روستا بودن هم درجه حداقلي و نسبي اين موارد ضروري است.

در مورد ضرورت دوم يعني ضرورتي كه خود طلبه براي امرار معاش نياز به چنين امري پيدا مي كند توضيح چند نكته ضروري است: اولاً اگر طلبه واقعاً به خداوند متعال توكل كند، خداوند اموراتش را كفايت خواهد نمود و اين يك واقعيت است، شعار نيست. حالا كسي مي بيند در آن حد از توكل نيست و اگر روزگارش بدين منوال بگذرد پيامدهاي سوئي در انتظار اوست مثلاً اختلافات شديد خانوادگي پيدا خواهد كرد. در اين صورت چه مانعي دارد براي اينكه جلوي اين پيامدها را بگيرد، برود و در جايي مشغول شود. ثانياً اين هم معلوم شود كه اين كار طلبه تجارت با علم نيست، بلكه خدمت كردن است و طبيعي است اگر كسي جايي خدمت مي كند، حقوق هم خواهد گرفت. مثلاً اگر در دانشگاه تدريس مي كند، حق التدريس دريافت خواهد كرد. يا به قضاوت مي رود اين هم خوب است . بنده تا دو سال پيش طلاب را از رفتن به قضاوت منع مي كردم اما مدتي است كه متوجه ضرورت مسأله شده ام و عزيزان را تشويق مي كنم و فارغ التحصيلاني را كه در حد مطلوبي از خودسازي ، امانت ، ديانت و ورع قرار دارند توصيه مي كنم . با اين حال خيلي تأكيد و گوشزد مي كنم كه اگر در آن حد از خوسازي نيستند، به آن سو نروند و بدانند كه اگر كسي صلاحيت لازم را در اين باب ندارد و با اين حال به طرف آن مي رود ،  نه تنها خود بلكه ديگران را نيز به مهلكه ها خواهد انداخت .

☑ **فلسفه اعطاي شهريه چيست؟**

شهريه به عنوان رفع ضرورت و نياز طلبه داده مي شود. تا طلبه اي كه شب و روزش را در اختيار تحصيل علوم ديني قرار داده و مي خواهد به آيه « فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَه  » 1جامه عمل بپوشاند، با اين شهريه بتواند تا حدودي معاشش را تأمين كند و با خيالي آسوده به امورات علمي و اخلاقي اش بپردازد و به اصطلاح يك بهانه توكل داشته باشد. اما اگر طلبه اي از حمايت هاي خانواده يا ارث پدري و غيره تأمين مي شود ، نبايد شهريه بگيرد و شهريه را مثل حقوق بداند. نبايد طلبه خود را مثل يك كارگر مزد بگير و يا يك كارمند دولت كه ماهيانه حقوقي دريافت مي كند، قلمداد كند. اين تفكر و اين نوع برخورد با شهريه قطعاً خطاست. نه طلبه ، كارمند است و نه شهريه، حقوق او. طلبه دنبال وظيفه اش است، همان وظيفه اي كه در ارائه رسالت خطير انبياء عليهم السلام است. تعليم و تعلم و هدايت مردم تنها وظيفه طلبه است. حال اگر طلبه نياز دارد، مي تواند براي رفع نياز از شهريه استفاده نمايد. طلبه اي كه نياز ندارد معلوم نيست شهريه گرفتنش به چه خاطر است . بنده فقيه نيستم و نظر فقهي نمي دهم، اما در اين مورد نظر نوع بزرگان چنين است.

در ايام طلبگي­ام گاهي اتفاق مي افتاد كه براي امرار معاش تا 10 يا 20 روز پول داشتم ، گاهي پولي از تبريز مي رسيد ، چون خودم براي چند روز تأمين بودم يك ريال آن را هم برنمي داشتم . مي رفتم فيضيه چند نفر كه به نظرم مي رسيد به اين پول نياز دارند يواشكي به آنها مي دادم. هيچ يك از آن ها هم مرا نمي شناختند ولي من احساس مي كردم كه آن ها به اين پول سزاوارترند. البته معنايش اين نيست كه من نبايد براي خريدن مسكن اندوخته و پس اندازي داشته باشم، در مقام بحث از كميت تأمين بودن نيستم و كلي مي گويم.

☑ **آیا تأمين بودن مراتبي دارد؟**

كسي ممكن است لباس و مسكن و ضروريات زندگي را دارد يا شايد مسكن ندارد اما كرايه آن را بدست مي آورد و زندگي اش مي چرخد. اوليات را دارد اين براي يك طلبه بس است. اما گاهي مي گويد من خودرو و ماشين ندارم و ماشين براي من ضروري است. جايي كه اكثر طلبه ها 20 تومان براي كرايه منزل پيدا نمي كنند، آن وقت من با شهريه در فكر خريدن خودرو باشم، اين خلاف است. البته اگر كسي از راه ديگري غير از شهريه اين كارها را انجام دهد، حرف ديگري است؛ چرا كه موضوع سخن در مورد شهريه است و شهريه در مورد ضروريات است.

1. توبه / 122 : « وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » .

☑ **درباره نحوه برخورد طلاب با شهريه لطفاً توضيح بيشتري ارائه بفرمائيد.**

بگذاريد از اين برخورد با شهريه با اسم « تقواي مالي » ياد كنيم. تقواي مالي يعني طلبه، شهريه را مثل حقوق نداند بلكه براي ارتزاق و به آن عنوان بگيرد. طلبه خودش را به جاي يك كارگر معمولي بگذارد، با اين كه كارگر از نظر معارف در حد اين طلبه نيست، او يك مسلمان عادي است. اگر آن كارگر كم كاري كند، حقوق و مزدي كه مي گيرد از ديدگاه فقهي چه حكمي دارد ؟ اگر عمداً كم كاري و سست كاري كند قطعاً مزدش حرام خواهد بود. پس اين مساله اگر در مورد عوام چنين است، در مورد خواص ــ كه مي خواهند فردا پرچم دار ارزشها باشند ـــ چنين نباشد ؟! طلبه بايد مواظب باشد كه كم كاري نكند. خداي نكرده عمداً ساعاتش را به بطالت نگذارند. اگر چنين كرد، آن شهريه اي كه مي گيرد حرام خواهد بود. چرا طلبه به خود چنين نگويد ؛ حداقل به اندازه كارگر از خودت كار بكش. با اينكه كارگري خيلي سخت تر است!

من آن موقع كه خودم و خانواده ام در قم بوديم ، شهريه معيل مي گرفتم، اما چند ماهي خانواده ام را به شهرستان آوردم و خودم تنهايي به قم برگشتم. وقت شهريه كه رسيد به من شهريه معيل را دادند، اما من نصف آن را برگرداندم و گفتم : من الان مجرد هستم، لذا شهريه مجرد به من بدهيد. مقسم شهريه خيلي تعجب كرد كه اين چه كاري است و من الان به تعجب او تعجب مي كنم. بالاخره قبول نكرد به من گفت: اسم شما در اين دفتر به صورت معيل نوشته شده شما اين را تماماً بگيريد ، هر جور مي خواهي خرج كنيد ، به كس ديگري بدهيد . من پيش خود مي گفتم اين شهريه براي كساني است كه خانواده شان پيششان است و مخارج خانواده به عهده آنهاست حال كه من خانواده را به تبريز برده ام و آنها هم پيش پدرم هستند و معاششان توسط پدرم تأمين است، ديگر جايز نيست كه من شهريه معيل بگيرم. به هر حال من شهريه را به طور كامل گرفتم اما بعد از نماز صبح خدمت حضرت آيت الله العظمي گلپايگاني رسيدم و قضيه را گفتم و عرض كردم اجازه بدهيد اين پول را به كساني كه نيازمند هستند بدهم. ايشان هم اجازه دادند و من به طور خصوصي بين آن افرادي كه به نظرم مي رسيد نيازمند هستند، تقسيم كردم. به يكي پنج تومان به ديگري ده تومان. حتي يك ماه هم به خودم اجازه ندادم كه از آن پول ها استفاده كنم. حتي يكبار شهريه آيت الله خويي را به مقسمش برگرداندم و مقسم كه مرحوم آقاي عالي بود، پيش خود مرا به پدرم تعريف مي كرد و مرحوم پدرم از تعريف و تمجيد او تعجب مي كرد كه اگر طلبه اي طبق وظيفه اش عمل مي كند، جاي تعريف ندارد. اگر يك نفر مال ديگري را نمي خورد، اين كه تمجيد نمي خواهد. اين حق نداشته كه از آن پول بگيرد و نگرفته، تعريف براي چه؟!

متاسفانه گاهي بي پرهيزي و بي تقوايي طوري مرسوم مي شود كه اگر هم كسي به وظيفه اش عمل مي كند، ديگري تعجب مي كند.

طلاب عزيز توجه داشته باشند و شهريه را هر طور كه بخواهند مصرف نكنند. كسي كه طلبه است و ادعاي تعهد مي كند بايستي تقواي مالي داشته باشد. حالا بعد از اين همه مواظبت ها اين شده ام كه اصلاً از وضع خودم راضي نيستم نه از معرفتم نه از زهدم و نه از نورانيت قلبم و نه از عشق به عبادت از هيچ يك راضي نيستم. حالا اگر مواظبت نمي كردم چه مي شدم؟! لهذا عزيزان بايد به اين مسأله بيشتر توجه كنند.

خوشبختانه طلابي كه در اين حوزه در خدمتشان هستيم نوعاً اين روحيه را دارند؛ در طول سال صدها مورد اتفاق مي افتد كه از سوي يك نفر يا بيشتر گاهي داخل پاكت و گاهي بدون پاكت و البته بدون نام پول به دفترم مي اندازند يا به صندوق پيشنهاداتي كه مخصوص پيشنهادات است بيشتر از پيشنهاد پول مي اندازند. مثلاً از 4 پاكتي كه از صندوق در مي آورم يكي پيشنهاد است و سه تاي ديگر پول! مي بينم يكي نامه نوشته كه من اين ماه كم كاري ام زياد بوده فلذا شهريه را برگردانده ام يا شهريه دو ماه را روي هم گذاشته و برگردانده و نوشته كه من دو ماه است كه خوب درس نمي خوانم يا مريض بوده ام و از خداوند طلب مغفرت و بخشش دارم. يا نوشته از بابت خسارتي كه فلان موقع درب حجره را محكم بستم و… گاهي طلبه اي مي نويسد اين پول را به فلاني بدهيد؛ چرا كه احساس مي كنم به آن نيازمند است .البته نام و نشان خود را نمي نويسد، حتي طوري مي نويسد كه من از خطش نشناسم كه چه كسي اين را نوشته . همه اينها جاي اميدواري است. اميدوارم خداوند تعهد مرا هم بيشتر كند و عزيزاني كه عرايض بنده به دست آنها مي رسد به آنها هم عنايت كنند كه نه فقط در اوايل طلبگي بلكه آن موقع كه صاحب مسئوليت شدند و در طول سال صدها ميليون اين ور و آن ور شد، اين نوع برخورد را با سهم امام يا هر نوع حق الناس و بيت المالي داشته باشند. در غير اين صورت اگر ديگران از اين بابت خلاصي نخواهند داشت، اهل علم به طريق اولي خلاصي نخواهند داشت 1. امروز در دنيا باعث قساوت قلب خواهد شد و فردا در قيامت باعث شرمندگي و خواري.

با ذكر خاطره اي مطلب را تمام كنم. اين خاطره مربوط است به آيت الله سيد محمد صادق لواساني رحمه الله عليه. ايشان نماينده تام الاختيار حضرت امام و آيت الله خويي رضوان الله تعالي عليهما بود. قبرش هم در حرم حضرت معصومه سلام الله عليها در مسجد بالاسر است. وقتي آن بزرگوار در تهران بود و ما هم به همراه طلبه ها در تهران مستقر شده بوديم، خداوند مقلب القلوب قلب ايشان را متوجه ما ساخته بود، از اين رو خيلي به ما مهربان بود و به مدرسه ما رفت و آمد داشت و ما گاهي به خدمتش مي رسيديم. از شخصيت هاي كم نظير تهران بود. به هر حال روزي در رابطه با استمداد مالي به حوزه، مسائلي ميان من و ايشان رد و بدل شد ، يك سخني به من گفت كه خيلي مرا تحت تأثير گذاشت فرمود: آقاي فلاني من طوري مي خواهم رفتار كنم كه روز قيامت ريش من دست ديگران نباشد ، بلكه ريش ديگران دست من باشد. به همين خاطر من در مسائل مالي و حق الناس عمل به احتياط مي كنم.

از همين روي اگر انسان به سهم امام يا بيت المال اگر مقداري بدهكار است ، چه خوب است كه مقداري زيادتر بدهد مثلا اگر هزار تومان زياد بدهد، خيلي به حالش فرق نخواهد كرد چون با اين هزار تومان غني نخواهد شد. مثلا از امام صادق عليه السلام روايت است كه شما ذمه تان را در اين دنيا از حق الناس خالي كنيد؛ چرا كه روزي فرا خواهد رسيد كه در آن روز با درهم و دينار نمي توان مردم را راضي كرد. بايد اعمال قبول شده تان را بدهيد تا رضايت طرف را بدست آوريد. اما اينجا با پول مي توانيد ذمه تان را خالي كنيد.

 1. الكافي ج 1،  ص 47، ح 1: « عَنْ أبِي عَبْدِ اللَّهِ ع :  يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْباً قَبْلَ أنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ » .

☑ **عزت نفس را براي طلبه تا چه حدي ضروري مي دانيد؟ در تعيين محدوده آن بيشتر توضيح دهيد.**

اصل مساله ريشه قرآني دارد؛ در آنجا كه مي فرمايد: **«** يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ **»1**. و همچنين ريشه در رفتار و كردار پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و ائمه معصومين عليهم السلام دارد.

اما در تعيين محدوده آن، بايد خاطر نشان كنم كه افراط و تفريط هايي وجود دارد. مثلاً  كسي گمان مي كند اگر پدرش به او چيزي داد، نبايد آن را قبول كند. رسول الله صلي الله عليه و آله كه مظهر عزت نفس و مناعت طبع بود، اگر كسي هديه اي مي داد، حضرت آن را قبول مي فرمود. اين رفتار حسنه پيامبر بايد براي ما الگو باشد. رد كردن هديه كار درستي نيست. البته عناوين ديگر مثل رشوه ، حق سكوت و غيره حسابش معلوم است.

البته خود هديه يا پول دادن بايد به نحوي نباشد كه ذلت آور باشد. اگر براي تبليغ و منبر يك چيزي را با احترام و حفظ آبرودادند، چه كسي مي گويد آن را قبول نكند؟! ما روي اين مطلب بيشتر تأكيد مي كنيم كه طوري نشود كه دين را به عنوان كالا به مردم بفروشد و با خود بگويد : بگذار اين جوري حرف بزنم تا از من خوششان بيايد . وظيفه طلبه اين است كه حقايق را بگويد، حال مردم بپسندند يا نپسندند. البته حقيقت را با چه قالبي بگويد كه جذاب باشد حرف ديگري است.

☑**گاهي در برخي محلات مرسوم است هنگامي كه روحاني بالاي منبر است شخصي مي آيد و پولي به آخوند مي دهد و مي گويد اين را بگير و به پدرم دعا كن. آيا اين نوع پول گرفتن منافات با عزت نفس و مناعت طبع دارد؟**

اگر اين مساله در زمان هاي گذشته مرسوم بوده، به نظرم در اين زمان كار شايسته اي نيست. شايد پنج نفر پير و عوام از اين حركت خوششان هم بيايد و برايشان مساله اي نباشد ، اما آن جوان تحصيل كرده با ديده نفرت به اين مساله نگاه مي كند. حال شايد طلبه اي بگويد: اگر من آن پول را نگيرم، كسي كه از من دعا خواسته ناراحت مي شود . جوابش اين چنين است كه آيا ناراحت شدن آن پيرمرد مقدم است يا خدشه دار شدن تبليغ و وجهه روحاني ؟! ساحت تبليغ ، ساحت مقدسي است . اهميت فراواني دارد و هيچ گاه نبايد فداي چنين مسائل جزئي بشود. بعداً مي توان در خلوت از آن پيرمرد عذر خواهي كرد، دل جويي نمود و توجيهش كرد كه اگر من پول را نگرفتم به اين جهت بود. چون اين مساله نمود خوبي ندارد جوان با ديدن اينكه آخوند بالاي منبر پول را گرفت با خودش مي گويد: اين آخوند به خاطر طمع زيادش پول را قبول كرد.

☑ **در مورد مناعت طبع طلبه ها لطفا بيشتر توضيح دهيد ؟**

بنده روي مناعت طبع و عزت نفس طلبه ها حساسيت زيادي نشان مي دهم . وقتي كسي مي خواهد به حوزه وارد شود ، از همان اوائل اگر احساس كنم كه رذالت در او وجود دارد و عزت نفس ندارد ، او را مرخص مي كنم ؛ چرا كه عزت نفس از جمله اصول مهم اخلاقي است . طلبه بايد عزت نفس و مناعت طبع و عفت داشته باشد . يكي از عوامل موفقيت انبياء اين بود كه مي گفتند : « وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ  »2 ما در مقابل تبليغاتمان از شما اجر و پاداشي نمي خواهيم . انسان از دو لحاظ روي پول خواستن و اجر طلبيدن حساس است :

اول اينكه اگر كسي بفهمد كه ما در مال و منال او چشم دوخته ايم ، طبعا از ما متنفر مي شود ؛ چرا كه او نسبت به مال و منال خويش محبت شديدي دارد ؛ انه لحب الخير لشديد .

و دوم اينكه همه ي انسان­ها از فرد طمع كار بدشان  مي آيد ، اگر چه كه مالي از مردم نگيرد و مردم چيزي به او ندهند ، باز از او بدشان مي آيد ، صرف طمّاع بودن او موجب تنفر مردم است . خلاصه اين كه دو عامل وجود دارد يكي مادي است و ديگري نفساني است .

1. بقره / 273 :  « لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »

 2. شعرا / 109 **.**

☑ **كمبودهاي معيشتي طلاب چه مشكلاتي را مي تواند براي آنان و خانواده هايشان به دنبال داشته باشد؟**

مشكلاتي كه به نظر مي رسد به قرار زير است:

1. **اختلاف خانوادگي** : همسر طلبه اي كه در فشار مادي و محروميت به سر مي برد با نگاه كردن به دوستان و آشنايان خود، مي بيند كه زندگي اش يك دوم زندگي آنها نيست؛ قهراً اين مقايسه موجب اختلافات خواهد بود.

2. عدم تمايل فرزندان روحاني به طلبه شدن : وقتي نوجواني كه پدرش روحاني است و تنگ دستي و بي پولي پدر را مشاهده كرده است ، به خودش اجازه نمي دهد كه فلان رشته دانشگاه را ول كند و به حوزه بيايد. اگرچه حوزه ادامه راه انبياست ولي دلش بدان راضي نمي شود.

3. **ايجاد بدبيني در خود طلبه** : با هجوم آوردن مشكلات به طرف طلبه، اگر خودش را آماده نكرده باشد. اين طلبه به زمين و زمان بد بين خواهد شد. خداوند متعال مي فرمايد : « وَ خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِيفاً »1  به جاي اينكه توكلش را بيشتر كند، مناجات و ارتباطش را با خدا بيشتر كند و از زندگي و اخلاص عالمان گذشته درس بگيرد ــ كه با آن همه مشكلات و موانع به پيروزي هاي بزرگي دست يافتند ـــ به جاي اينها به زمين و زمان بدبين مي شود. به علمايي كه وضع مادي شان خوب است يا نعوذ بالله حتي به مراجع بدبين مي شود و مي گويد چرا فلان آقا شهريه اش را دير مي دهد يا نمي دهد.

4. **انجام دادن كارهاي ذليلانه** : با افتادن به مشكلات گاهي ديده مي شود طلبه در اثر كمبود معرفت و توكل ، عزت نفس خود را از دست مي دهد. آن نفس گران بها را كه امام عليه السلام فرمود: « لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّه فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا»2، خيلي ارزان مي فروشد.

5. **كنار گذاشتن عمامه** : من بِالعَيان كساني را ديده ام كه به خاطر مشكلات مادي براي هميشه از اين لباس مقدس خداحافظي كردند ، اگر چه خود را طلبه مي داند و شهريه هم مي گيرد اما ديگر لباس را زمين گذاشته ؛ لذا لازم است طلاب محترم قبل از عمامه گذاري كاملا توجيه شوند كه اين شغل ، شغل انبيا است چنين مشكلاتي را در پي دارد . اگر بنا بود با افتادن به مشكلات عمامه كنار گذاشته شود ، آن وقت پيامبران هم مي بايست با افتادن در مشكل ها از پيامبريشان دست برمي داشتند و علماي سلف هم، كار تبليغ و ارشاد مردم را تعطيل مي كردند !

6. **خداحافظي از طلبگي** : افرادي را مي شناختم كه خيلي پركار بودند، هنگام بين الطلوعين و حتي قبل از سحر قرار مباحثه داشتند، به قدري جدي بودند كه با ديدن بحثشان لذت مي بردم. امِا وقتي به مشكلات مادي افتادند، نه اينكه فقط عمامه را كنار گذاشتند بلكه به كلي از طلبگي خداحافظي كرده اند، حالا هم به مسائل تجارت و اقتصاد روي آورده اند، غافل از اينكه بايد به خود بگويند: من چندين سال از بيت المال استفاده كرده ام و حوزه روي من خيلي سرمايه گذاري كرده است و نسبت به آن مديون هستم .

7 . **عدم تمايل برخي روحانيان به طلبه شدن فرزندشان**: گاهي فرزند روحاني راضي است و تمايل دارد كه طلبه شود امِا خود روحاني از آنجا كه مشكلات و محروميت هاي اين راه را ديده چندان رضايت و تمايل نشان نمي دهد و به پسرش مي گويد برو در دانشگاه در فلان رشته تحصيل كن كه آينده اش خوب است. تو هر چقدر درس بخواني، بزرگتر از من كه نخواهي شد. از حال من درس عبرت بگير. ببين اين قدر به مردم خدمت كردم، عاقبت امرم چه شد؟! اين شخص آيات خداوند را فراموش كرده است. خداوند به پيامبرش مي فرمايد كه به مردم بگو من براي رسالتم اجر و مزد نمي خواهم.3

 گويا اين شخص طلبگي را يك منبع درآمد حساب مي كند. اين يكي از عواملي است كه مشاهده مي كنيم كه نوعا هيچ يك از آقازاده­هاي اقران و همكاران ما طلبه نيستند، اين امر واقعاً جاي تأسف است. البته گاهي عوامل ديگري هم وجود دارد كه فرزند روحاني ديگر طلبه نمي شود اما يكي از عواملش همين است كه گفتم . چرا كه گاهي فرزند راضي است اما پدر با اينكه روحاني است باز تمايل نشان نمي دهد. گاهي هم پدر اصرار مي كند ولي آقازاده گوشش بدهكار نيست. براي طلبه شدن از بين جوانان چه كسي سزاوارتر از فرزند روحاني. يعني اگر روحاني بخواهد نسبت به ساحت مقدس قرآن و پيامبر صلي الله عليه و آله و امام زمان عليه السلام حق شناسي نشان بدهد، بايد فرزندش نيز در اين صنف باشد. حال كه من اين قدر نان خور و ريزه خوار سفره امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بوده ام چرا فرزندم در اين صنف نباشد و چرا افتخار خدمت گذاري به آستان قرآن و اهل بيت عليهم السلام نصيب نسلم نشود؟

افرادي هستند كه در خود توان مديريت اقتصادي مي بينند و هي به روحاني بودنشان اشكال مي گيرند كه اگر عمامه بسر نبودم چنين مي كردم، چنان مي كردم! غافل از اينكه دنيا دار غرور4 و متاع آن قليل است5 و آن آخرت است كه دار حيوان6 و خانه حيات است. خداوند امتحان ما را سبك كند!

1.  نساء / 28 .

2. نهج البلاغه ، كلمات قصار ، 456 : « وَ قَالَ ع ألَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللُّمَاظَةَ لِأَهْلِهَا إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا »

 3. انعام / 90  : « قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً » .

4. در دعاي معروفي از دنيا به  *دار غرور* تعبير آورده شده : « اللهم ارزقني التجافي عن دار الغرور و الانابة الي دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت » . اقبال الاعمال ، ص 228 .

5. نساء / 77 : « قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ ».

6. عنكبوت / 64 : « وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلاَّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ » .

ـــــــــــــــــــــــــــــــ

با اندکی ویرایش به نقل از سایت مدرسه علمیه حضرت ولی عصر (عج) شهرستان بناب

http://hawzahbonab.com